



# مبارزه طبقاتی

نشریه ای سیاسی،  
تئوریک سوسیالیستی

شماره: ۱۳ ۲۱ آگوست ۲۰۱۳

گرامی باد سیمن سالروز تاسیس



در این شماره می خوانید:

- نیاز حزب کمونیست ایران به تغییر (بهروز ناصری) صفحه ۲
- خشونت علیه زنان مهاجر کشورهای اسلام زده، در کشورهای غربی (آریس زارعی) صفحه ۱۳
- بیانیه جمعی از اعضای کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکلهای کارگری صفحه ۲۰
- درباره شرکت کومهله در کنگره ملی کرد صفحه ۲۲
- فکر کردن به پول هم می تواند به فساد منجر شود صفحه ۲۴

## با نشریه مبارزه طبقاتی همکاری کنید.

نشریه مبارزه طبقاتی برای غنی کردن محتوای مقالات مندرج در نشریه، به همکاری های شاد و قالب نقد، بررسی های انتقادی، ارسال مقالات و پیشنهادات شما احتیاج دارد. سوالات و نظرات خود را با نشریه مبارزه طبقاتی در میان بگذارید. و نشریه را به رفقا و دوستان و فعالین کارگری معرفی نمایید.

<http://m-tabaghati.com/>

در گرامیداشت سیمین سالگرد تاسیس حزب کمونیست ایران

# نیاز حزب کمونیست ایران به تغییر

بهروز ناصری - ۱۵ آگوست ۲۰۱۳

## مقدمه

### (۱)

حزب کمونیست ایران ۳۰ سال قبل در شهریور ۱۳۶۲ تشکیل شد. قبل از هر چیز ۳۰مین سالگرد تشکیل حزب را به همه اعضا و فعالین حزبی تبریک میگوییم و برای رفقا در هر کجا که هستند، تندرستی و موفقیت آرزو مندیم.

بهترین گرامیداشت از ۳۰مین سالگرد تشکیل حزب کمونیست ایران اینست که نگاهی به حزب در یک پروسه ی تاریخی بیندازیم و ببینیم که بر اساس استراتژی و اهدافی که حزب پیشروی خود قرار داده است، تا چه اندازه موفق بوده است؟ نقاط قوت و ضعفش کدامند؟ تاثیر حزب در مبارزات طبقه کارگر و پاسخگویی به مسائل و مشکلاتی که کارگران از نظر ذهنی در مبارزه اشان با آن دست به گریبانند، تا چه اندازه است؟ و بالاخره راه شکوفایی و پیشروی حزب در رسیدن به سوسیالیسم در ایران کدام ها هستند؟ این بحث برای تندرستی و سلامتی حزب، یک ضرورت است.

حزب کمونیست ایران در مقطع ۱۳۶۲ در زمانی تشکیل شد که جمهوری اسلامی حملات وسیع خود علیه احزاب سازمانهای سیاسی و بویژه چپ را آغاز کرده و تعداد زیادی از احزاب و سازمانهای سیاسی را متلاشی و اعضا و رهبران آنان را اعدام می کرد. تشکیل حزب کمونیست ایران در آن مقطع یک دستاورد بزرگ بود. این دستاورد بزرگ باعث شد تا تعداد زیادی از کمونیستهای ایران در دسترس رژیم سرکوبگر قرار نداشته باشند و در همان حال از موضع مارکسیسم انقلابی در صحنه سیاسی ایران نقش سیاسی ایفاء نمایند که تاثیر مثبت بسزائی در مبارزات کارگری و توده ای بجای گذاشت.

اما حزب کمونیست ایران، حزب کمونیست، فعالین و انقلابیون کمونیست بود و به یک معنا نه حزب کمونیست کارگران، حزبی که بر جنبش و مبارزات کارگری تاثیر گذار باشد و از آن تغذیه کند. و این یکی از نقطه ضعفهای حزب از همان اوایل تشکیلش بود. به همین دلیل نیز در طول حیات حزب، سیاستهایی که این ضعف را بپوشاند در مقاطع مختلف حیات حزب فرموله شدند. "کارگران این حزب خودتان است، آنرا فتح کنید" و یا حتی سیاست عضویت کارگری در همین راستا بودند.

این نقطه ضعفی که حزب از همان اوایل آنرا حمل میکرد، مانع آن نیست که نفس تشکیل حزب مثبت ارزیابی شود. زیرا بنا به تعریف، حزب ابزاری در مبارزه برای سوسیالیسم است و این ابزار میتواند اصلاح شود، و باز زیرا این ابزار در دست عناصر فعال است. مباحثات حزبی و کنگره ها و جلسات حزبی مهمترین مکانیسم برای ارزیابی و اصلاح حزب هستند.

### (۲)

هر تغییر یا طرح مسئله ای جدید آسان نیست. معمولا تغییرات با جنگ و دعوا انجام میشوند. در سطح اجتماعی، کدام تغییر را میتوان نام برد که به سهولت انجام شده باشد؟ کدام دولت و حکومت بورژوائی وجود دارد که بگوید مردم بفرمایید این حقوق شما و این خواستههایتان؟ کدام کارفرما هست که حق ابتدائی کارگران را دو دستی تقدیم کرده باشد؟

بدست آوردن هر خواست و مطالبه ای خواه کوچک، خواه بزرگ به مبارزه متحدانه و ابزار لازم برای تغییر نیاز دارد. دنیای امروز پر است از جنگها و کشمکشهای طبقاتی برای بدست آوردن نان، مسکن، آزادی، کار، حقوقهای پرداخت نشده، آزادی زندانیان سیاسی و آزادیهای سیاسی غیره و غیره.

### (۳)

در تاریخ تا کنونی حزب کمونیست ایران، در چند مقطع مباحثات و اختلافاتی بوجود آمده، که نتیجه آن انشعابات و جداییها بوده است. حزب با این جداییها و انشعابات قویتر نشد. معمولاً رسم بر این بوده که هر فعال حزبی که نظری داشت، اولین اقدامش این بوده که هواداران آن نظر را پیدا کرده یا تلاش نماید آنرا بوجود بیاورد تا بتواند به نیرو تبدیل شود و به همان اندازه که یک نظر به نیرو تبدیل شد، کشمکشهای درونی حادثتر شدند و سپس هم راههای سیاسی از هم جدا شدند.

اینجا روال معمول تاکنونی به چند دلیل پیروی نمیشوند. هدف از این ارزیابی و به میان آوردن تغییر و اصلاحات حزب، برای تقویت حزب است و نه تضعیف آن. به همین دلیل این نظرات، نیرویش را از مضمون و محتوای نظرات طرح شده میگیرند و نه از تشکیل دادن یک محفل یا اقلیت حزبی. به این معنی که، این نظرات در معرض اندیشیدن و قضاوت و پلمیک همه رفقای حزبی و فعالین کارگری قرار گیرد، تا قضاوت شود. از سوی دیگر، واقعیات بیرونی ما و انطباق این نظرات با نیازهای مبارزاتی پیشاروی حزب، مناسبترین محک برای صحت این نظرات میتواند باشد. به این اعتبار این مقاله همه رفقا را خطاب قرار می دهد.

بهتر اینست که این نظرات بصورت علنی طرح شوند و نه بصورت نامه های درون تشکیلاتی. حزب کمونیست ایران یک حزب سیاسی است و وجود نظرات مختلف در آن کاملاً طبیعی است...

متدی که بر این مقاله حاکم است، اینست که تغییر و اصلاح حزب را بصورت مسالمت آمیز دنبال کند و نه جنگ و دعوی تشکیلاتی. به این اعتبار، متدولوژی حاکم بر این مقاله، بر فرهنگ و بلوغیت سیاسی فعالین حزبی و کارگری تاکید میکند.

در این مقاله مختصر، من موضوعات متعددی را بصورت بحثهای مختصر بیان میکنم. مایه خشنودی خواهد بود تا رفقا با دید انتقادی این مقاله را مطالعه کرده و حتی الامکان در این بحث شرکت نمایند و نظرات و ارزیابیهایشان را در همین سطح در میان بگذارند. ما به وضعیت کنونی مان نایبستی قانع باشیم.

## بحث اول: جایگاه و موقعیت حزب

حزب کمونیست ایران بنا به تاریخ پر فراز و نشیبی که پشت سر گذاشته است از جایگاه ویژه ای برخوردار است. میتوان تصور کرد که اگر حزب دیگری با این نشیبها روبرو میشد، تاکنون یا مضمحل میشد یا اگر نه، نام و هویت خود را تغییر میداد. کم نبودند احزابی که با پایان جنگ سرد و فرو ریختن دیوار برلین، هویت خود را تغییر داده و در بهترین حالت به احزاب حقوق بشری و در چهارچوب لیبرالیسم تبدیل شدند. استقامت حزب در مقاطع مختلف و تا کنون، مدیون فداکاری اعضا و رهبری کمونیست حزب است که از همان اوایل تاکنون برای حفظ حزب، بیشترین تلاشها کردند و موفق هم شدند.

در بین احزاب کمونیست در ایران، حزب کمونیست ایران از جایگاه ویژه ای برخوردار است. این ویژگی منحصر به فرد حزب کمونیست ایران، در قدم اول به دلیل وجود کومهله سازمان کردستان حزب، بعنوان یک جریان اجتماعی است. ویژگی ای که احزاب دیگر از آن برخوردار نیستند.

با این حال، به تاریخ متوسل میشویم، تا از آن بیاموزیم، بین گذشته، حال و آینده ارتباط منطقی برقرار سازیم و در پرتو این بررسی و ارزیابیها از آنچه بوده، توجه خود را به زمان حال و آینده مبذول داریم تا بتوانم حتی المقدور حزب این زمانه شویم. ...

## بحث دوم: در رابطه با اوضاع سیاسی ایران

در طول سه دهه و نیم حاکمیت جمهوری اسلامی، وضعیت زندگی و کار کارگران در ایران وخیم تر شده است. بیکاری، گرانی، خفقان و سرکوب، زندگی در ایران را برای انسان کارگر به جهنم تبدیل کرده است. جمهوری اسلامی با بحرانهای سیاسی- اقتصادی و حکومتی به حاکمیت خود ادامه داده است. از مهمترین علل اینکه چرا جمهوری اسلامی، علیرغم وجود بحرانهای مختلف به حیات خود ادامه داده است، چند نکته اساسی است: اولین علت اینست که توده های کارگر و زحمتکش فاقد سازمان یا تشکل خود هستند. کارگران از نظر سیاسی پراکنده اند و در محیط های کاری و زیستشان با خواست و مطالبه روشن عرض اندام نکرده اند. هرچند اعتراض به وضع موجود وسیع است و مبارزه برای کسب خواستها به اشکال مختلف همواره وجود داشته است ولی این مبارزات تنها به عرصه اقتصادی محدود شده و طبقه کارگر ایران هنوز بصورت آگاه و متشکل وارد عرصه مبارزه سیاسی نشده است. توهم و ناآگاهی، نقش بازدارنده ای داشته است و دارد. اینجا بحث نه بر سر فعالین کارگری، بلکه چهل- پنجاه میلیون کارگر مد نظر است.

نکته دوم: جناحهای حکومتی هر چند بر سر قدرت در کشمکش با یکدیگر باشند، اما همه ی آنها در مقابل مبارزات سیاسی کارگران متحد و یک صدا ظاهر میشوند. غیر سیاسی کردن کارگران یکی از اهداف جناحهای حکومتی است، همچنانکه بورژوازی در کشورهای غربی نیز با حربه غیر سیاسی کردن جنبش کارگری به تقابل آن می پردازد.

نکته سوم، تلاش و مامشات بورژوازی غرب برای حفظ و نگه داری از جمهوری اسلامی است.

یعنی، پراکنده بودن کارگران و غیبت طبقه کارگر در عرصه مبارزه سیاسی بعلاوه اتحاد جناحهای حکومتی در مقابل کارگران و تلاش غرب برای حفظ جمهوری اسلامی، از جمله علل مهم حفظ وضع موجود در ایران هستند.

در یک نگاه کلی، یک حکومت به دو شیوه ساقط میشود: اولین روش آشنا، همان انقلابات و شورشها هستند که در چهارچوب یک کشور روی میدهند و مصمم بودن انقلاب کنندگان برای ایجاد تغییر حکومتی، حکومت موجود را سرنگون میکند. دومین روش باز هم آشنا برای تغییر حکومتها، میتواند در چهارچوب تقابلات بین قطب های سرمایه داری اتفاق بیفتد که در این زمینه کشور قدرتمند بزرگ بر اساس منافع سیاسی و اقتصادی خویش، یک حکومت دست نشانده روی کار می آورد. نمونه ها در هر دو زمینه فراوانند.

کمونیستها و حزب کمونیست ایران، با تبلیغ و ترویج و کار آگاهگرانه، در صدد این هستند کارگران در ایران تا آن اندازه آگاه و متشکل باشند که در عرصه سیاسی ادعای اداره امور جامعه را داشته باشند(کسب قدرت سیاسی). درست این عرصه است که کار و فعالیت اصلی کمونیستها را تعریف میکند: کار و فعالیت آگاهگرانه سوسیالیستی درمیان کارگران برای متشکل شدن و کسب قدرت سیاسی در کشور. ...

## بحث سوم: سوالات بزرگ در مقابل حزب

ما ناچاریم با دید و نگرش انتقادی به فعالیتهای و تاریخ تائکونوی مان بنگریم. چون این نگرش انتقادی و تلاش برای پاسخ عملی به انتقادات و نقدها هستند که حزب را به یک حزب کمونیست پیشرو در بین کارگران و در جامعه تبدیل میکند.

نقش و جایگاه حزب کمونیست ایران در بین کارگران در سطح سراسری تا چه اندازه است؟ حزب کمونیست ایران تا چه اندازه در میان کارگران (در سطح سراسری) شناخته شده و موفق گردیده تا پاسخ معضلات ذهنی که کارگران در رابطه با تشکیلاتی یا سازمانیابی خود دارند داده و در این رابطه نقش ایفاء نماید؟

سوالات فوق مهم هستند، به دلیل اینکه این سوالات مستقیماً در رابطه ای تنگاتنگ با استراتژی سوسیالیستی حزب و نقش حزب در کسب قدرت سیاسی در ایران بوسیله توده های کارگر، قرار دارند...

## بحث چهارم: سیاستهای حزب، نکات پلمیکی:

### تشکلهای کارگری

حزب کمونیست ایران، یک حزب انقلابی است. یعنی استراتژی حزب یک جامعه سوسیالیستی در ایران است و برای رسیدن به سوسیالیسم در ایران، به انقلاب اجتماعی و از پایین مکتبی است. ویژگی حزب کمونیست ایران اینست که در بحث مهم قدرت حزب و طبقه، جانب کسب قدرت سیاسی و اداره امور اجتماعی بوسیله کارگران و از طریق تشکلهای کارگری و توده ای است.

اما بحث اصلی از اینجا شروع میشود که حزب برای رسیدن به استراتژی که مدون شده است، از کدام نقشه عملیاتی سیاسی برخوردار است؟ یکی از نقدهایی که میتوان از حزب کرد اینست که اگر وجود تشکلهای کارگری در امر تغییر در سطح اجتماعی نقش بسزا و درجه اولی دارند، سیاست حزب در این زمینه چیست؟ ما در این زمینه جدا از کلی گویی، مانع اصلی را وجود خفقان و حکومت سرکوبگر دانسته ایم. در اینکه جمهوری اسلامی بعنوان یک حکومت سرکوبگر و مستبد مانع سازمانیابی کارگران است، تردیدی نیست. سپس این معضل یا سوال بوجود میآید که کارگران چگونه میتوانند در یک کشور استبدادی به خواستههای خود و از جمله به تشکل یابی خود نائل آیند؟

در رابطه با امر خطیر فرهنگ تشکل سازی در محیط های کاری، حزب ما سیاست نافعالی دارد، و تنها به کلی گویی در این رابطه اکتفا کرده است. در این رابطه حزب نقشه عملی ندارد و فعالیت در زمینه سیاست سازمانیابی کارگران، به زمانی موکول شده است که گشایش سیاسی در ایران بوجود بیاید و آنوقت که کارگران دست به ایجاد تشکل زدند، ما از آن دفاع کنیم.

این روش پاسخگوی این معضل بزرگ نیست که بالاخره کارگران چگونه میتوانند در کشور استبدادی دارای تشکل طبقاتی و مستقل خود شوند.

این نظر به این معنی نیست که حزب کمونیست ایران، برای کارگران تشکل درست کند. خیر. بلکه به این معنی است که وقتی حزب این معضل پایه ای را برسمیت بشناسد، تلاش میکند با نقشه عملیاتی پاسخ این معضل را بدهد. به این معنی که حزب راه حلها را در دسترس کارگران و فعالین کارگری قرار دهد.

در این زمینه بطور مفصل من در مقاله "تلاش برای برداشتن گامهای عملی برای ایجاد تشکلهای کارگری در محیط کار و سطح سراسری" بتاريخ ۱۴ ژانویه ۲۰۱۳ اظهار نظر کرده ام و علاقه مندان را به مطالعه آن که در سایت مبارزه طبقاتی در دسترس است، فرامیخوانم.

**قدرت طبقه  
کارگر در  
تشکل اوست**

مشکلی که وجود دارد اینست که رهبری حزب در مقابل چنین موضوع مهمی سکوت اختیار کرده و از کمترین اظهار نظر در نقد یا توافق با آن پرهیز میکند.

حزب کمونیست ایران، بایستی حزب امروز باشد. به این معنی که سیاستها و پراتیک حزبی در راستای ارائه راه حل عملی برای کارگران و توده های ستمدیده باشد. موضوعات مهم و پایه ای را به چالش بگیرد و تلاش نماید تا راه حل خود را ارائه دهد...

## مسئله بی رهبر بودن اعتراضات

در جریان وال ستریت آمریکا و یا اعتراضات توده ای در کشورهای مختلف معمولاً از خود اعتراضات (البته بدرستی) بعنوان اعتراضات علیه وضع موجود دفاع میشود، ولی آن اعتراضها بدون رهبری معرفی میشوند. مسئله اینست که اعتراضات توده ای در هر کشوری بدون رهبر نیستند. اینکه ما آن رهبری ها را قبول نداریم یا با سیاستها و گرایش فکری ما همخوانی ندارند، باعث نمیشود که آنرا نادیده بگیریم.

همه اعتراضات رهبری خاص خود را دارند. در اعتراضات به وضع موجود آنارشیستها فعال هستند. یکی از خصوصیات آنارشیستها اعتراض صرف و در همانحال تحزب گریزی است. اینکه چنین اعتراضاتی به نتیجه نهایی نرسند، میتواند قابل پیش بینی و بحث باشد، ولی نادیده گرفتن گرایشات فکری دیگر از جمله آنارشیسم، در بهترین حالت گریز از واقعیات دنیای امروز است. در اکثر اعتراضات توده ای در کشورهای مختلف آمریکا، اسپانیا و ... آنارشیستها نیروی قوی هستند.... کمونیستهای از نخله ما از نظر اجتماعی و بویژه در سطح بین المللی خیلی ضعیفند....

وضعیت موجود دنیای امروز چالشها را برای کمونیستها و حزب کمونیست ایران ده چندان کرده است...

## مسئله قطب چپ

رهبری حزب کمونیست ایران، مسئله ایجاد قطب چپ را سالها پیش طرح و در دستور کار خود گذاشت. در تلاش صادقانه رهبری حزب برای ایجاد قطب چپ که بتواند بر واقعیات زمخت دنیای ایران تاثیر گذار باشد، کمترین تردیدی وجود ندارد.

اما ما ناچاریم که به این موضوع هم با نگرش انتقادی بنگریم و سوالات متعددی را طرح نماییم. چرا حرکت جریاناتی که تشکیل دهند قطب چپ هستند، کند است؟ چرا بحث بر سر توافقات به مدت زمان طولانی نیاز دارد؟ چرا همه محتاطند؟ و خیلی چراهای دیگر...

موضوع این مقاله تمرکز بر این موضوع نیست. اما در کلیات، بایستی به نکات زیر اشاره داشت:

- برای یک چپ یا کمونیست اجتماعی، تشخیص نکات مورد توافق و پذیرش آن قاعدتاً نبایستی مشکل باشد.
- مسئله رهبری و رهبر بودن یکی از معضلات نیروهای چپ است. هر گروهی در صدد مهر زدن این تجمع است...
- حزب یا جریانی که فعالیت مستقل اجتماعی نداشته باشد و از طریق احزاب دیگر بخواد مورد توجه قرار گیرد، معمولاً مشکل دارند...

برای موفقیت قطب چپ، لازم است که پلاتفرمی وجود نداشته باشد و در عوض، موردی عمل کرد. اول رابطه سیاسی بین احزاب به یک امر عادی و معمول تبدیل گردد و دوم، هر حزب و سازمان و نهادی حتماً بایستی فعالیت مستقل خود را داشته و این تجمع را تنها به ابزاری برای شناساندن خود تبدیل ننماید. و سوم، در هر مورد مشخص مثلاً برگزاری میزگرد یا سمینار در زمینه تشکلهای کارگری و اظهار نظرهای مختلف در این زمینه، اعتراض به

جمهوری اسلامی در زمینه های مختلف، تثبیت خواست آزادیهای سیاسی در جامعه ایران و غیره و غیره، جلسه تشکیل داده و فوری به نتیجه برسند.

توافق بر سر سوسیالیسم در ایران، از کانال قطب چپ نمیگذرد. زیرا ستون فقرات سوسیالیسم در ایران، طبقه کارگر ایران است. احزاب و سازمانها بایستی فعالیت خود در این زمینه را مستقلا انجام دهند و تلاش نمایند پاسخ خود به معضلات را داده و در این زمینه فعال باشند. بویژه اینکه در باره سوسیالیسم روایتهای مختلفی وجود دارد و اینکه سوسیالیسم در ایران، مستقیما به درجه آگاهی و تشکل یابی طبقه کارگر مربوط است. احزاب و نهادها لازم است تا در این زمینه فعالیت مستقل خود را داشته باشند و بتوانند با راه حلهای عملی که ارائه میدهند، خود را در معرض قضاوت طبقه کارگر قرار دهند...

## بحث پنجم: کنگره یازدهم حزب

ما در زمینه برگزاری کنگره هایمان بدون ضعف و مشکل نیستیم. کنگره یازدهم نمونهی آخرین کنگره حزبی است. تا کنون بیش از چهار ماه از کنگره یازدهم میگذرد، ولی هنوز اسناد آن منتشر نشده اند؟ چرا؟\*

عدم انتشار مصوبه های کنگره به صورت مکتوب مانع آنست که خود اسناد مورد ارزیابی و قضاوت کارگران قرار گیرند. این نادرست است.

در کلیات و بر اساس اطلاعیه پایانی و مباحثاتی که بصورت شفاهی از تلویزیون کومهله پخش شده است: در کنگره یازدهم بحثهای مفصلی بر سر استراتژی ما انجام پذیرفتند. اولین سوال من اینست که چرا بحث در زمینه استراتژی از جانب رهبری حزب به بحث اصلی کنگره تبدیل شد؟ چرا کنگره یازدهم به عنوان بالاترین مرجع حزبی به مکانی برای اتخاذ سیاستها و نقشه عملهایی که پراتیک حزبی را سمت و سو دهند، تبدیل نشد؟ چرا رهبری حزب در رابطه برگزاری کنگره ها مقدمات سیاسی آنها از طریق در اختیار گذاشتن اسناد حداقل ۳ ماه قبل از برگزاری کنگره در اختیار اعضای حزب قرار نمیدهند تا اعضا حزب از این مجال برخوردار باشند تا در جلسات حزبی در آن زمینه ها اظهار نظر، پیشنهادات و انتقادات خود را از قبل در میان بگذارند؟ چرا کنگره یازدهم به تعداد ۱۹ نفر عضو کمیته مرکزی و دو علی البدل رای داد؟ و این در شرایطی بود که یک کمیته مرکزی وسیع، انتظار خیلی ها در تشکیلات بود. و اصولا کارکرد یک عضو کمیته مرکزی چیست؟ چرا ما در باره بحث در زمینه کمیته مرکزی، کارکرد، ارزیابی از آن و اینکه یک عضو کمیته مرکزی چه ویژگیهای بایستی داشته باشد و ... اکراه داریم؟

با وجود سوالات متعدد، نظر کلی من بدین قرار است:

استراتژی حزب مشخص است. حزب کمونیست ایران برای استقرار جامعه ای سوسیالیستی از طریق انقلاب اجتماعی مبارزه میکند. برای رسیدن به این هدف، تبلیغ و ترویج، کار آگاهگرانه و تلاش برای سازمانیابی کارگران از طریق کار آگاهگرانه، در مرکز فعالیت کمونیستی قرار دارند.

\* مقاله ی گرامیداشت از ۳۰مین سالگرد تشکیل حزب نوشته شده و برای صفحه بندی نشریه مبارزه طبقاتی ارسال گردیده بود که شماره پنجم نشریه بسوی سوسیالیسم که حاوی گزارشات و مصوبات کنگره یازدهم حزب بود منتشر گردید. در این مقاله، آنجاییکه سوالات انتقادی از دیرکرد انتشار اسناد کنگره طرح کرده بودم، به زمان قبل از انتشار بسوی سوسیالیسم شماره پنج برمیگردد. با این حال، من مضمون مقاله را تغییر نداده تا این نظرات به همین شیوه که هستند در اختیار رفقا و علاقه مندان قرار گیرد. من در مقاله ای دیگر با دید انتقادی به کنگره یازدهم حزب میپردازم و تلاش خواهم کرد تا آنها نقد کنم.

کنگره حزبی مکانی برای اتخاذ سیاستها هستند. در زمینه نحوه برگزاری کنگره و تدارک سیاسی آن، بورژوازی از ما کمونیستها پیشروتر است و اتفاقا ما بایستی از بورژوازی یاد بگیریم. مثال: سال ۲۰۰۷ بمدت دوسال عضو بخش بین المللی ال.او. اسلو بودم. تابستان ۲۰۰۹ قرار بود کنگره ی ال.او برگزار شود. هر چند من به آن کنگره نرفتم ولی شش ماه قبل از برگزاری کنگره، جزوه ای که حاوی گزارشات و تحلیلها در عرصه های مختلف بود، بین اتحادیه های کارگری پخش کردند، به هر اتحادیه ای سپردند تا حول آن جزوه، در هر عرصه ای، بحثی، پیشنهادی یا نقدی وجود داشته باشد، مکتوب کرده و ارسال دارند تا موقع کنگره تمام ملاحظات منظور شده باشند. همین کار هم انجام شد...

من اینجا کاری به محتوای اتحادیه کارگری اسلو که از سوی حزب کارگر بعنوان یک حزب بورژوائی هدایت میشود و.. ندارم، چون هدف مقاله این نقد نیست. ولی روشی که همین بورژوازی مورد استفاده قرار میدهد، با روشهای ما قابل مقایسه نیست. آنها در این زمینه پیشرو تر از ما بوده و عمل می کنند.

در حزب کمونیست ایران ضروری است تا تابوها شکسته شوند. ما بایستی از این ظرفیت برخوردار باشیم تا در هر زمینه ای به بحث بپردازیم، ارزیابی کنیم و در صورت لازم تغییر دهیم. در بین ما بحث در مورد وظایف و کارکردهای اعضای کمیته مرکزی صورت نمیپذیرد. ظرفیت سیاسی اعضای کمیته مرکزی معلوم نیست، و رفقای کمیته مرکزی هم ظرفیتهای خود را در معرض عام قرار نمیدهند. معیارهای انتخاب اعضای کمیته مرکزی چیست و چه وظایفی بر دوش اعضای کمیته مرکزی قرار دارد؟ و چگونه اعضای کمیته مرکزی پاسخگوی وظایفشان هستند؟ ... وظیفه یک عضو کمیته مرکزی، تنها شرکت و یک رای در پلنوم نیست... .

کنگره یازدهم حزب در رابطه با معضل اصلی طبقه کارگر ایران، یعنی پراکندگی و بی تشکلی، سیاستی اتخاذ نکرد و نقشه عملی نداشت و صرفا به کلیات بسنده نمود. بنظر من کنگره یازدهم حزب، با آن همه بحث در زمینه استراتژی حزب، از وظایف خطیر خود در رابطه با اتخاذ سیاستهایی که راه رسیدن به سوسیالیسم در ایران را هموار کند، اجتناب نمود. و این نادرست است. در شرایطی که استراتژی ما کاملا معلوم و مشخص هستند، خود مشغولی به این بحث نالازم و غیر ضروری است، مگر اینکه هدف تغییر استراتژی باشد که آنهم نیازمند اینست که خیلی صریح طرح شده تا امکان قضاوت و پلمیک وجود داشته باشد.

کنگره ی یازدهم حزب میبایست کنگره مکث، تاکید و اتخاذ سیاست در زمینه تشکلهای کارگری می بود.... اظهار نظر بیشتر را به زمانی که اسناد منتشر شدند، موکول کنیم.

## بحث ششم: تشکیلات و سبک کار

(۱) رهبری

(۲) عضویت

(۳) حاکم شدن قانون و موازین

(۴) نشریات

(۵) تلویزیون



مقدمتا به این مسئله اشاره داشته باشم، که این بحثها کاملا سیاسی هستند و به بحث علنی پرداختن در این زمینه ها و حتی ایجاد تغییرات لازمه، حزب کمونیست ایران تقویت میشود. اگر در بین ما به روشنی این موارد بحث نشوند، ما ضرر خواهیم کرد. بهر حال جای نگرانی نیست.

## "رهبری"

کمیته مرکزی حزب، در فاصله بین کنگره ها، حزب را رهبری میکند. پس منظور از رهبری، کمیته مرکزی است. عملا حزب از یک رهبری ثابت و یک رهبری سیار برخوردار است. در راس رهبری ثابت رفقا ابراهیم علیزاده و صلاح مازوجی قرار دارند. رهبری سیار نیز رفقای هستند که در کنگره ها انتخاب میشوند ولی معلوم نیست که در دور بعدی انتخاب بشوند یا خیر. این امر میتواند طبیعی باشد. اما در بحث قبلی هم اشاره کردم که معیارها برای انتخابات کمیته مرکزی نامشخص هستند و اینجا دیگر نگفته ها عملی میشوند که اینهم نادرست است. بایستی معیارها و انتظارات کاملا مشخص باشند و در این رابطه حتی هر کاندیدایی برای اعضای حزب توضیح دهد که چرا خود را کاندید کمیته مرکزی میکند؟ و چه وظایفی روی دوش او قرار میگیرد؟ و چه تلاشها و فعالیتهایی را پاسخ میدهد...

**تناسب بین روش،  
سبک کار و متد ناظر  
بر فعالیتهای  
استراتژی سوسیالیسم  
یک ضرورت است**

رهبری موثر حزب همان رهبری ثابت حزب هستند. رفقا ابراهیم و صلاح از اتوریته کافی برخوردار هستند و طبعاً حزب بر اساس نظرات این رفقا پیش میرود. این هم مثبت است و هم منفی. مثبت است زیرا حزب به وجود چنین رفقای افتخار میکند و نیاز دارد، منفی است زیرا خیلی محدود است.

دنیای امروز، مستلزم وجود یک رهبری جمعی است. زیرا مقولات "رهبر" و "قدرت" رابطه ای تنگاتنگ با یکدیگر دارند. رهبران انسانهای قدرتمند. در جامعه بورژوائی رهبران از امکانات اقتصادی فراوانی برخوردارند و اکثراً آنطور پیش میروند که میخواهند. به دلیل واضح بودن موضوع نیاز به نمونه نیست ولی در یک حزب کمونیستی داشتن قدرت به این معناست که مکانیسمها در اختیار رهبر قرار دارند و رهبر از اطلاعات کافی در مورد حزب و.. برخوردار است. یکی از تعریفهای مربوط به قدرت آنرا به داشتن اطلاعات کافی ربط میدهد. نظرات رهبر با سهولت بیشتری به کرسی می نشیند. و رهبر براحتی میتواند محیط دفاعی پیرامون خود بسازد که سایر اعضا بصورت منفرد نمیتوانند. و این مسئله در شرایطی به برجستگی خود را نشان میدهد که نه قوانین و موازین، بلکه سلیقه ها حاکم باشند.

در جنبش کمونیستی تاریخا رهبران زیاد و با نگرشهای مختلفی وجود داشته اند. لنین، تروتسکی، استالین و دهها شخصیت برجسته دیگر که هر کدام نقش خود را به اشکال مختلف ایفاء نموده اند. این رهبران هر کدام از کاراکترهای مختلفی برخوردار بوده اند. لنین با آن همه عظمت و تأثیراتی که داشت، خود را رهبر نمیدانست، بلکه وقتی بحث رهبر میشد، به کارگران اشاره میکرد که آنها رهبرانند. همین روش و کردار در ستالین مشاهده نمیشود و ایشان کاریزمای خاص خود را داشتند.

اصولا میتوان این سوال را طرح کرد که رهبر برای چه کسانی؟ زیرا انسانهای آگاه به رهبر احتیاج ندارند. این توده های ناآگاه و متوهم هستند به رهبر احتیاج دارند و دامن زدن به مسئله رهبری از ناآگاهی سرچشمه میگیرد. مارکس هم رهبر نبود.

برای مدلل ساختن رهبری جمعی، من یک استنتاج متدولوژیک از استراتژی سوسیالیستی بدست میدهم. میگویم و بر این باور هستیم که از پایه های سوسیالیسم یکی اشتراکی کردن یا به مالکیت جمعی درآوردن ابزار تولید است و دیگر حرکت

بیسوی لغو کار مزدی. از پایه ی اول میتوان استنتاجات متدیک داشت. زیرا ابزار تولید در سوسیالیسم در تملک جمعی است و این به این معنی است که مردم یک شهر، یا یک کشور، از طریق نهادهای خود تشخیص و تعیین میکنند که آن شهر چه نیازمندیهای دارد و این نیازمندیها چگونه برآورد میشوند. یعنی در این حالت این جمع است که تعیین کننده است، و جمع است که تصمیم میگیرد...

یک حزب کمونیستی بنا به تعریف، بایستی منش و روش فعالیتش با استراتژی اش همخوانی داشته باشد. و اولین استنتاج یعنی داشتن یک کمیته مرکزی وسیع و تامین رهبری جمعی.

برای تامین رهبری جمعی بایستی نقشه داشت. حزب میتواند رو به بیرون (رو به جامعه) برای هر مدت زمان مشخص مثلا هر چهار ماه یک سخنگویی حزبی معرفی کند. سخنگویی کردن حزب میتواند ادواری باشد. در چنان شرایطی انتظارات بالا میروند و همین بالا بردن آگاهی سیاسی و ارتقاء خود را برای هر رفیقی در اولویت میگذارد.

در رابطه با جمع رهبری، بحث نسلیها، یکی از مهمترین موضوعات پیشاروی حزب است. ادامه هدایت سیاسی حزب مثلا در ده سال آینده چگونه خواهد بود. رهبری ثابت و موثر حزب، امروز کارا است، ده سپانزده سال دیگر کارایی خود را از دست میدهد. در رابطه با زمان آینده چه آلترناتیوهای وجود دارد؟

بحث من اینست:

سنتا، ولی نه منطقا، نشان داده شده است که کمونیستها آنقدر سمج هستند که بصورت مسالمت آمیز تن به اصلاحات و تغییرات نمیدهند. و این در خود اشکال است. حزبی که توجه نکند که ابراهیم علیزاده همیشه ابراهیم علیزاده بصورت امروز نمی ماند، و فکری منطقی بحال هدایت حزب ننماید، از نظر تشکیلاتی و اجتماعی میتواند تضعیف شده و به حاشیه بیفتد. به همین دلیل شایسته است که از هم اکنون که هیچ اتفاقی نیفتاده است و حزب با هیچ اتفاق ناگواری روبرو نشده است، در این شرایط آرام سیاستهای بزرگ و جسورانه را با حضور خود رفا و بصورت مسالمت آمیز انجام داد: متحقق کردن فکر رهبری جمعی و تعیین موازین رهبری.

رهبری جمعی و تعیین موازین و مقررات رهبری منطبق بر استراتژی، مانع این میشود که یک فرد برای همیشه در سمت رهبری باقی بماند. مهمترین مولفه در قبال رهبری جمعی، تقسیم وظایف و مسئولیتها هستند.

بطور مشخص، زمان آن فرا رسیده است که حزب دارای سیاست و نقشه عمل تدریجی در رابطه با رفیق ابراهیم علیزاده باشد. رفیق ابراهیم علیزاده انسان بزرگ و کمونیست برجسته ای است. شایسته است در حضور ایشان، وظایف سنگین عملی حزبی ایشان بتدریج کاهش یابند. حزب سیاستی اتخاذ کند که رفیق ابراهیم بیشتر به رهبری سیاسی و آموزش و جمع بندی و کارهای بزرگ تئوریک بپردازند. وظایف و کارهای حزبی روزانه از دوش ایشان برداشته شود. سوسیالیسم در ایران کارهای بزرگی پیشاروی خود دارد، آزاد کردن کاک ابراهیم و فراهم نمودن شرایط لازمه برای ایشان، یکی از وظایف حزب کمونیست ایران است.

## "عضویت"

حزب کمونیست ایران حزب بزرگی است و اعضای زیادی هم دارد. حزب ما دارای سه تشکیلات است: تشکیلات داخل، سازمان کردستان و تشکیلات خارج کشور. فعلا کاری به تشکیلات داخل ندارم. اما هم تشکیلات کردستان و هم تشکیلات خارج کشور از یک اساسنامه مشترک پیروی میکنند. با توجه به اینکه شرایط کار و زندگی تشکیلات خارج کشور با شرایط کار و زندگی تشکیلات کردستان متفاوت است، لازم است این تفاوت در اساسنامه ی حزب هم منعکس شود. یعنی هر تشکیلات بنا به شرایط فعالیت و زیست اعضای آن تشکیلات، اساسنامه اش تنظیم شود. یا حداقل بندهایی اضافه شود که این تفاوتها را در بر بگیرد و سپس وظایف اعضاء در این تشکیلاتها را نیز مشخص نماید.

مثلا، اگر در تشکیلات خارج کشور با تعدادی اعضا مواجه هستیم که نه حق عضویت میپردازند و نه در فعالیتهای شرکت دارند، این قانون مقرر شود که اگر عضوی بمدت شش ماه حق عضویت نپرداخت، در هیچ فعالیتی شرکت نکرد و کمیته مربوطه را در جریان وضعیت کلی خود قرار نداد، آن عضو، عضویتش در حزب به صورت اتوماتیک لغو شود.

زیرا خیلی نادرست است که چنین رفقای با رفقای عضو دیگری که منظم هستند و در فعالیتهای حزبی شرکت دارند، دارای رای مساوی باشند. این برابری طلبی در اساس تبعیض قائل شدن و امتیاز دادن معنی میشود، که با امر دخالتگری در تناقض است.

عضوی که نه حق عضویت میپردازد و نه در فعالیتهای شرکت دارد، نبایستی دارای همان رای باشد که یک عضو دخالتگر دارد. از آنجاییکه این مسئله اساسنامه ای است، اساسنامه نیاز به اصلاح دارد. اگر ما قانون و مقررات حزبی در این زمینه مقرر کنیم، مسئولین حزبی وارد مجادلات فردی نمیشوند و نیازی به دلخوری افراد از یکدیگر نیز بوجود نمیآید....

یا احزاب اروپایی (چپ) موقع عضوگیری، از متقاضی میخواهند که مشخص نماید آیا تمایل دارد عضو فعال باشد یا عضو حمایتی. فرد متقاضی عضویت خود تعیین میکند که چه نوع عضوی باشد. حتی برای پرداخت عضویت هم بر اساس اینکه متقاضی عضویت شاغل است یا بیکار و یا دانشجو، آلترناتیوهای مختلفی گذاشته اند که متقاضی بر اساس وضعیت خویش، مبلغ حق عضویت را هم تعیین میکند. ما هم به چنین موازینی احتیاج داریم. و چنین تغییر و اصلاحی کارکنگره حزبی است.

افرادی که به تعهد خود عمل نمیکند، بایستی خود وضعیت خود را روشن کنند. این کار با مقرر داشتن قانون و موازین بشیوه ی مسالمت آمیزی قابل حل است.

## "حاکم شدن قانون و مقررات"

در طول این مقاله بکرات به داشتن قانون و مقررات حزبی اشاره شد، اما تکرار آن از اهمیت این مهم نشأت میگیرد. حاکم شدن قانون و مقررات حزبی، میتواند مانعی سر راه محفلیسم هم باشد. و در عین حال امکان میدهد تا سیستمی بوجود بیاید و در آن سیستم افراد بیشتری آموزش دیده و حیات سیاسی حزب در ده سال آتی را قابل پیش بینی نماید....

## "نشریات حزبی"

جهان امروز بعنوان نشریه سیاسی حزب، نیازمند تغییراتی است... مهمترین تغییرات اینها هستند :

- جهان امروز، که دارای هیئت تحریریه است، که در سنت نشریه جهان امروز نیست تا هیئت تحریریه اش را بشناساند. این مسئله سوال برانگیز است و با روش نشریات جدی همخوانی ندارد.

- جهان امروز، صفحه ستون آزاد را باز نماید تا این امکان را فراهم آورد تا اعضا و کادرهای بیشتری بتوانند از کانال حزبی نظرات سیاسی خود را بیان کنند. یعنی این امکان از کانال حزبی برای رفقای که نظر دارند و الزامی هم نیست حتما نظر رسمی باشد، تا بتوانند با توسل به کانالهای حزبی نظراتشان را به گوش خوانندگان بیشتری برسانند.

و اصولا من همکاری ام با جهان امروز را به همین دلایل قطع کردم. بناچار برای بیان نظراتم نشریه مبارزه طبقاتی بوجود آمد و سپس سایت مبارزه طبقاتی.

نشریه بسوی سوسیالیسم هم کنگره به کنگره منتشر میشود که بیشتر مواد آن هم همان گزارشهایی است که در کنگره مورد بحث قرار گرفته و سپس تنظیم شده است. مقالات مندرج در بسوی سوسیالیسم پاسخگوی معضلات پیشاروی مبارزه طبقاتی و مشکلات ذهنی طبقه کارگر ایران نیست....

این روش معرفی نکردن هیئت تحریریه در مورد نشریه بسوی سوسیالیسم هم صدق میکند. مینویسد که تحریریه دارد، اما معلوم نیست تحریریه بسوی سوسیالیسم کدامیک از رفقا هستند(؟)

اگر حزب کمونیست ایران از طریق کمیته مرکزی اش بخواهد موضوعات و موانع اساسی را به چالش بگیرد و تلاش نماید تا پاسخ سوالات و معضلات را بدهد، بایستی این به مصاف طلبیدن ها در نشریات حزبی انعکاس دهد.

این انتقادات به معنی نادیده انگاشتن زحمات رفقا نیست. ولی اشکال در نگرش سیاسی رفقا است که تمایل دارند اینطور باشند.

## "کومهله تی وی"

تردید نیست که رفقای کومهله تی وی زحمات زیادی میکشند. اما تلویزیون کومهله از یک اشکال اساسی رنج میبرد. تلویزیون کومهله مکانی برای بحث مخالفین باز نکرده است و این با موازین دموکراتیک مغایر است. تلویزیونهای بورژوازی برنامه های متعدد و میز گرد بین موافقین و مخالفین در مورد موضوعات مختلف و در عرصه های گوناگون برگزار میکنند، که خیلی مثبت هم هست، تلویزیون ما از این مهم اجتناب میکند. مثلاً برنامه دیالوگ، بنظر من دیالوگ نیست. زیرا در اکثر مواقع رفقای حزبی به این برنامه دعوت میشوند و مصاحبه ای انجام میشود. و این با اصل دیالوگ در تناقض است. زیرا در ادبیات سیاسی، مقوله "دیالوگ" را در رابطه با گفتگو با مخالفین بکار میبرند و نه موافقین.

## نتیجه گیری

بهترین گرامیداشت از ۳۰مین سالگرد تشکیل حزب را این یافتیم که از این مناسبت استفاده کرده و نکاتی را بطور خلاصه مطرح نمایم.

مقولات "بحث" و "نقد" در مورد سیاستها به اندازه نان شب برای ما بایستی مهم باشد. اگر ارزیابیهای انتقادی نباشد، حزب چگونه شکوفا میشود؟ من در این مقاله‌ی گرامیداشت ۳۰مین سالروز تشکیل حزب تلاش نمودم تا به موارد متعدد بپردازم و در این میان بر فعالیت حزبی در زمینه تشکلهای کارگری و مقداری مباحثات تشکیلاتی تاکید داشتم و معتقدم که حزب ما در زمینه هایی به تغییر و اصلاحات نیاز دارد.

ما بایستی با روی باز به استقبال چالش ها برویم، ظرفیتهای حزبی در زمینه برخورد با مخالفین یا رفقای که نظرات و یا روایتهای دیگری غیر از رهبری ارائه میدهند، بالاتر بروند. دنیای امروز، جهان تفاوتهاست. اگر این مهم برسمیت شناخته نشود، مشکل بتوان پاسخ درستی برای معضلات یافت.

به عنوان عضو حزب کمونیست ایران، در طول چند سال اخیر، علیرغم اینکه نظراتم را مکتوب، برای آن نشریه و سایت تعریف کرده ام، اما هیچوقت تلاش نکردم تا محفلی حول بررسی ها و ارزیابیهایم تشکیل دهم.

قدرت این نظرات در محتوا و مضمون آنهاست. قضاوت در باره درستی و نادرستی هر نظری را به محک زدن آن با واقعیات و تشخیص جمعی اعضا و فعالین کارگری می سپارم.

گرامی باد ۳۰مین سالگرد تشکیل حزب کمونیست ایران

زنده باد سوسیالیسم در ایران

کارگران ایران متحد شوید

## خشونت علیه زنان مهاجر کشورهای اسلام زده، در کشورهای غربی

آریس زارعی ۱۲ آگوست ۲۰۱۳

بنا به گزارشات و آمارهای سازمانهای حقوق بشری جهان از هر سه زن در جهان یکی مورد سوء استفاده جنسی و یا سایر اشکال خشونت در طول عمر خود قرار می گیرد. خشونت علیه زنان می تواند زنان را در سراسر این کره خاکی، در همه سنین و جنبه های مختلف زندگی تحت تاثیر قرار دهد.

خشونت علیه زنان، نقض بنیادین حقوق بشر و زیر پا گذاشتن حق زنان برای آزادی و امنیت است. این خشونتها می تواند جسمی، روانی و جنسی باشد. در کشورهای اروپایی مردان مهاجر کماکان از فقدان دانش در مورد حقوق بشر، آزادیهای فردی و حقوق برابر زنان با مردان شدیداً رنج می برند. البته بسیاری هم هستند که هیچ علاقه ای به یادگیری و دانش در این زمینه ندارند و وقت اضافی آنها در پیچ و خمهای دور زدن قوانین قضایی و مدنی این جوامع در جهت دزدیدن پول و سود بیشتر و یا با خرافات و داستانهای انسان ستیزانه در مساجد و جمعهای آغشته به سموم مذهب و نژادپرستی و تاریک اندیشی سپری می شود. هر چند قوانین و اقداماتی که علیه این باورها و خشونتها علیه زنان وضع شده اند به اندازه کافی وجود دارند اما بایستی با یک اراده سیاسی محکم و قاطع به مرحله اجرای دربیایند.

کشورهای سرمایه داری صنعتی در غرب سال ها است که خشونت علیه زنان را با تصویب انواع قوانین دمکراتیک که از حقوق زنان حمایت می کنند، به چالش کشیده اند. اما کماکان سلب اساسی ترین حقوق انسانی، فردی و جنسی آنها پابرجاست. تهدید، ترور شخصیت، تجاوز، خشونت روحی و روانی نسبت به زنان در مقایسه با تغییرات وسیع آنفورماتیک، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و حقوقی تغییر قابل تعریفی نداشته است. هم اکنون در درجه دوم قرار دادن دستمزد و امکان کاریابی و نامتساوی بودن در درآمد و آزادیهای شخصی از مشکلات مهم و آسیبهای روحی، اجتماعی و سیاسی در این جوامع هستند. اتفاقات هر روزه و شواهد عینی خشونت عریان علیه زنان در کشورهای به قول متعارف و دمکراتیک، ناکارآمد بودن و بی تاثیر بودن این قوانین را در کاهش دادن آن در این کشورها به عینه به اثبات رسانده است. دلایل ناکارآمد بودن این تلاشها در جهت تثبیت حقوق برابر زنان با مردان ناشی از جدی نبودن و اعتقاد لرزان حاکمان سیاسی و صاحبان سرمایه در این کشورها است. وقتی تیغ این خشونتها و بی حقوقیها به زنان مهاجر می رسد براتر و بی رحم تر می شود. نروژ در سال ۲۰۱۳ عنوان آزادترین و برابر ترین کشور جهان را به خود اختصاص داده، اما وجود این حقوق در مورد زنان مهاجر نسبت به زنان نروژی متفاوت است. اشکال خشونتهای روحی و جسمی روا دیده شده به زنان مهاجر، بیشتر در منزل یا در جمع و محیطهای اتنیک مهاجران اتفاق می افتد.

البته این خشونت ها در محیط کار، مدرسه و جامعه هم به شکل سیستماتیک علیه زنان خارجی به اشکال مختلف انجام می گیرند. این آزار و اذیتها بر ضد زنان و از جمله زنان مهاجر از سوی همه اقشار جامعه، مردان و بعضاً زنان طبقه بورژوازی در جامعه امروز پیش می رود. بدترین و غیرانسانی ترین خشونتها در خانه و در محیط کار اتفاق می افتد.

نظام خشن سرمایه‌داری که پول، محور و هدف در ایدئولوژی این سیستم است و انسان هم وسیله و برده، هر برخورد و ستمی را که بر زنان روا دیده می‌شود، یا مربوط به چهارچوب قانونی کارفرما یا جزء مسائل حریم شخصی و خانوادگی افراد قلمداد می‌کند و از منع کردن و چاره‌جویی در رفع این اذیت و ستمها که بیشترین آن از سوی مردان محل کار یا خانه صورت می‌گیرد، اقدامی به عمل نمی‌آورد.

اگر نخواهیم به گذشته دور در مورد این خشونت‌های به قول بعضیها "شخصی" در محیط خانواده دیدی بیندازیم، در همین یک دهه اخیر در کشورهای اروپایی و مشخصا اسکاندیناوی، بیشترین قتل‌های رخ داده و خشونت‌های هولناک، بین زن و شوهرها و یا از سوی پدر و مادرها نسبت به کودکان بوده است. در بعضی این موارد نهادها و ادارت دولتی برای دفاع از کودکان و بعضا زنان آزار دیده، اقدامات سطحی را در پیش گرفته‌اند. اما این اقدامات هیچ مشکلی از آسیب دیدگان کم نکرده و برای جامعه هزینه روحی و مالی بسیاری در بر داشته است. بسیاری از خانواده‌ها، به ویژه زنان از ترس اینکه شاید دولت اگر به خشونت و دعوا و اذیت‌های داخل خانواده پی ببرد، فرزندان آنها را ازشان می‌گیرد، از گزارش دادن اتفاقات و خشونت مردان علیه خود پرهیز میکنند و هر ستم و شکنجه‌ای را تحمل میکنند. بعضیها به این بهانه که گویا نمی‌خواهند "خانواده‌شان از هم بپاشد" و نمی‌خواهند دیگران آنها را مورد سرزنش و طعنه قرار بدهند، با این خشونت‌ها و عذاب "می‌سوزند و می‌سازند" بدون اینکه به اساسی‌ترین و اصلی‌ترین آرمان و مطالبه از یک زندگی معقول و عادلانه توجه داشته باشند. در این خرده فرهنگ‌های بسته، وابسته و منزوی، نظر "دیگران" در مورد زندگی و روند عمر خانواده به شدت تاثیر گذار و تعیین کننده است. افراد متأثر و آمده از این نوع فرهنگ‌ها و جوامع که این جهنم و شکنجه‌گاه را خانواده تعریف می‌کنند تنها چیزی که به آن فکر نمی‌کنند یا برایشان از کمترین اهمیت برخوردار است، سلامتی روانی و جسمی خود و کودکان‌شان است که بایستی مقدم بر هر نرم و فرهنگ و ارزش دیگری باشد.

بر اساس شواهد و شنیده‌های عینی و آمارهای غیر رسمی بسیاری از زنان مهاجر خاورمیانه، کرد، فارس، افغانی و عرب در همین جوامع غربی، هم از سوی مردان و هم از طرف زنان مورد خشونت‌های روحی، جنسی و جسمی در منزل و بیرون از منزل قرار می‌گیرند. دختران جوان آمده از ملیتها و کشورهای نام برده با تحمیل پوشش و خوراکیهای "حلال" و تعیین روابط دوستی و ارتباطی از سوی مردان و زنان خانواده، در مدرسه و محل کار و خیابان مورد تبعیض و اذیت و تحقیرهای مختلف قرار می‌گیرند. خیلی از این زنان جوان ترجیح می‌دهند که به کشورهای خود بازگردند تا با "خیال راحت"تری این پوشش تحمیلی را بپوشند و خود را "همرنگ جماعت" کنند. بسیاری از زنان مسلمان زاده با لباس عادی و پوشش روزانه به استخرهای شنا می‌روند. بسیاری از زنان متاهل ایرانی، عراقی، افغانی و عرب و اسلام زده از جنس مرد خسته و بیزار و عصبانی هستند. فمینیست‌های این جوامع به جای مطالعه دقیق و عمیق و تفسیر درست حقوق برابر انسانها و تلاش برای آشنا کردن جامعه با این حقوق و مطالبه اصولی انسان زن و مرد، به تفرقه و شکاف بین مردان و زنان دامن می‌زنند و فمینیسم را نفرت و جنگ علیه مردان تعبیر و تبلیغ می‌کنند. این یعنی به چالش کشیدن اساس حقوق یکسان و هدر دادن انرژی و زمان همه انسانهای برابری طلب و عدالت خواه جامعه.

امروزه فمینیست‌ها برای آنچه که زنان واقعا به آن نیاز دارند مبارزه نمی‌کنند و از آن حمایت نمی‌کنند. دانشگاه Roskilde به تازگی طی تحقیقاتی به این نتیجه رسیده که زنان مهاجر در کشورهای میزبان شديدا مورد آزار قرار می‌گیرند، و

اشاره کرده است که محققانی که در این زمینه تحقیق می کنند به سکوت واداشته می شوند. همه سعی می کنند برای جلوگیری از انگ خوردن و گویا انگ زدن به گروه های مهاجرین و اقلیتها از هر تحقیق و کاری را در زمینه شناساندن و ریشه یابی پدیده خشونت علیه زنان مهاجر انجام می گیرد، جلوگیری کنند یا کار نقد و بررسی و چاره یابی را در این عرصه نیمه کاره و مخفی نگه دارند.

خشونت جنسی، شامل هر گونه تلاش مرد برای ایجاد رابطه جنسی می شود که زن تمایل به برقراری آن نداشته باشد.

آزار احساسی و روحی زنان که با از بین بردن ارزش انسانی و حرمت شخصی او نزد خویشان انجام می گیرد، مانند انتقاد منفی و دائمی مردان با بکارگیری واژه ها و الفاظ توهین آمیز و تحقیر کننده از سوی آنان، خشونت های عریان روحی و احساسی محسوب می شوند.

امور مالی و اقتصادی از حساسیت برانگیزترین نکات اختلاف میان زن و مرد در خانواده هستند. در فرهنگ و جوامع اسلام زده و مردسالار اکثرا زنان از لحاظ مالی وابسته به مردان خانواده هستند، اما در مواردی هستند زنانی که کنترل اقتصادی را در دست خود دارد و مرد وابسته است. در هر دو حالت وقتی یکی بر دیگری در زمینه اقتصادی هژمونی پیدا میکند، کار به اختلافات جدی و دعوای خشن و آخسر به قتل یا جدایی می کشد. متأسفانه نمونه های بسیار زیادی هست. در این شرایط با تهدید همدیگر و فرزندانشان به تنبیه و تلافی و کشتن، سهمگین ترین صدمات روحی را به خود و فرزندانشان وارد می کنند. انتخاب راه اصولی حل اختلافات یا جدا شدن، بدون اینکه به همدیگر بی حرمتی کنند و همهی گذشته زندگی مشترک را مسموم کنند و خود را نزد کودکان و نزدیکان خود بدنام و حقیر کنند، بهترین روش بر خورد به مشکلات و اختلافات میان زن و شوهر بوده و انتخاب چنین راهی کمترین آسیب اجتماعی و صدمه روانی برای خانواده ها و هزینه مادی و معنوی برای جامعه دربر خواهد داشت.

کشورهای اسکاتلندیای مانند نروژ که امسال جایگاه یکم را از لحاظ برقراری برابری جنسی در جهان به خود اختصاص داده است نیز از این آسیبهای بزرگ اجتماعی مصون نبوده اند. بر اساس آمار رسمی دولت نروژ بیش از ۵۶٪ زنانی که به "مراکز بحران" یا خانهای حمایت از زنان یا مردان مورد خشونت قرار گرفته، مراجعه میکنند، زنان مهاجر از کشورهای غیراروپایی و غیرآمریکایی هستند. طبق آمار سال ۲۰۰۷، حدوداً ۱۰٪ از زنان جامعه نروژ مورد خشونت و آزار فیزیکی و روانی قرار میگیرند. این در حالی است که نسبت جمعیت زنان مهاجر و نروژی ۱ به ۵ بوده در همان سال. بیشتر این خشونتها از سوی مردان آسیا و آفریقا و اروپای شرقی علیه زنانی انجام می گیرد که با ازدواجهای ویزایی یا به قول بعضیها "ازدواجهای پستی" به این کشورها آمده اند. دلایل بالا بودن اختلافات و مشکلات کوچک زندگی بین این نوع زوجها می تواند بسیار زیاد باشند، اما به نظر من عمده ترین آن این نکات است که: مردان هیچ تغییری در افکار و مهمتر در رفتار و عادات و فرهنگ زن ستیز، بی باوری به حقوق برابر زن با مرد، به رسمیت نشناختن آزادیها و حقوق پایه ای زن در همهی زمینه هایی که خود دارای آنها است، فاصله داشتن انتظارات و معلومات و دانش زنی که از یک فرهنگ و جامعه کاملاً متفاوت آمده است با جامعه و مقررات و روحیات کشور میزبان یا کشوری که مرد همسر در آن

اسکان یافته است، آشنا نبودن زن به حقوق اولیه خود، مسلط بودن غده‌های مردسالانه‌ی مرد علیرغم زیستن در غرب و در نهایت وضعیت اقامت موقت و وابستگی اقتصادی زن به مرد در هر دو زمینه ...

این فرهنگ آغشته به خون "حلال" زن آن چنان ریشه‌های عمیقی دارد که حتی جوامع سرمایه‌داری پیشرفته هم نتوانسته جلوی این خشم مردسالارانه را بگیرند و وضعیت زنان در آن کشورها حاکی از آن است که قانون به تنهایی قادر به مبارزه با ستم ناشی از فرهنگ مردسالاری نیست، به ویژه در مورد مردان مهاجری

**انتخاب راه اصولی حل اختلافات یا جدا شدن ، بدون اینکه به همدیگر بی حرمتی کنند و همه‌ی گذشته زندگی مشترک را مسموم کنند و خود را نزد کودکان و نزدیکان خود بدنام و حقیر کنند، بهترین روش بر خورد به مشکلات و اختلافات میان زن و شوهر بوده و انتخاب چنین راهی کمترین آسیب اجتماعی و صدمه روانی برای خانواده‌ها و هزینه مادی و معنوی برای جامعه دربر خواهد داشت.**

که انباشته از کینه و خشم و روحیات انسان ستیز هستند . این البته تنها مربوط به مردان مذهبی و متعصب راستگرا نیست، بلکه کم نیستند مردان مدعی چپ و سوسیالیسم که شنیع‌ترین خشونت را علیه زنان و کودکان خود انجام داده و جنایت‌های دهشتناکی هم انجام داده‌اند، به همین خاطر و به دلیل حساس بودن و خطرناک بودن این اپیدمی و پدیده زن آزاری بایستی از منظر ماتریالیستی و سوسیالیستی به ریشه‌های این همه عقده و تعصب و پدیده‌های غیرعلمی و ناپسندی به اسم ناموس و غیرت بپردازیم و چگونه‌ی بازتولید و کارکرد آنها را دقیق و علمی بررسی و مطالعه کنیم و اقدامات ضروری و مناسب و عملی بلند مدت با امکانات و بودجه کافی را برای مبارزه جدی علیه آنها در دستور کار کل جامعه و مراکز و سازمان‌های مسئول و مربوطه قرار بدهیم. اما آن چه که واضح است، اینست که این پدیده‌ها ارتباط مستقیمی با وجه تولید اجتماعی داشته و بخشی از این فرهنگ و روحیات بر اساس نیاز نظام سیاسی اقتصادی و فرهنگی موجود در کل جوامع

سرمایه‌داری در میان لایه‌های مختلف اجتماعی جامعه بشری از جوامع پیشرفته سرمایه‌داری گرفته تا جوامع غیرمردن و فرهنگ‌هایی کهنه و مذهب زده. به همین خاطر نیروهای سوسیالیست و باورمندان واقعی به برابری حقوق زن و مرد قاطعانه اقدام به سازماندهی و اقدامات عملی دفع خشونت و جلوگیری از آن در سطوح مختلف جامعه شوند.

انسان‌های برابری طلب در درجه اول باید بر روی روش‌های پیشگیری از درست شدن روحیه و فرهنگ خشونتگرا کار کنند. چون خشونت علیه زنان به عبارت دیگر نتیجه روابط نابرابر قدرت بین زنان و مردان است. ما باید کار بر روی زدودن خشونت را از دوران کودکی و مدرسه شروع کنیم. بنابراین، بایستی مرزهای خشونت مشخص شود و کار علیه آزار و اذیت جنسی، خشونت و تجاوز به عنف به برنامه درسی در مدارس تبدیل شود. علاوه بر نظام آموزشی باید روش و نرم‌های پیشگیری از تولید و بازتولید خشونت به همه لایه‌ها و جنبه‌های جامعه گسترانیده شود. جامعه و سیستم سیاسی و قضایی باید یک استراتژی ملی برای پیشگیری از خشونت علیه زنان در روابط منزل و خانوادگی در سراسر جهان داشته باشد. به همان شکل که استفاده از مین برای همه ممنوع شده و هر چند مدت هم در این باره پرتکل یا عهدنامه‌ای امضا و یادآوری می‌شود. این قانون منع استفاده از مین شامل همه نیروها و سازمانها و احزاب اپوزیسیون و مسلح در جهان می‌شود، یک همچین ستاندارد و تعهدنامه‌ای از همه گرفته شود و در صورت تخلف و زیر پا گذاشتن این قوانین و حقوق، متخلف و مجرم و مورد محاکمه قرار بگیرد.



در همین راستا بایستی همه دولتها و سازمانها و احزاب از جمله احزاب و سازمانهای ایرانی و کردستانی که برای نمونه در کشور عراق مستقر هستند، موظف به راه اندازی یک کمپین انترناسیونالیستی و ملی بشوند، که با تمرکز بر نقش ها و نگرش های جنسیتی دانش و آگاهی در میان زنان و مردان را افزایش دهد و هر فرد را موظف و ملزم به اجرا و عملی نمودن این مقررات و استانداردها کنند.

علاوه بر این روشها و کارهای عملی پیشگیرانه از خشونت و نهادینه کردن و به فرهنگ همه تبدیل نمودن قوانینی که اساس آنها ارزشهای انسانی و حقوق برابر انسانها است، بایستی قربانی خشونت با عزت و احترام مداوا و درمان شوند. تخصص و شایستگی در دستگاه و اداره پلیس و قوه قضائیه در مورد خشونت مردان علیه زنان باید تقویت گردد تا به افزایش دانش و درک این نهادها و مراکز مسئول از رنج و آزار قربانیان خشونت کمک بیشتری بکند. البته همیشه قربانیان خشونت از سوی مردان مورد آزار و تحقیر و خشونت قرار نمی گیرند، به همین خاطر ضروریست که ما همچنین آمار جنسیتی که نشان می دهد که خشونت علیه زنان از سوی کدام جنس بوده است، داشته باشیم. برای نمونه در کشور نروژ طبق آمار رسمی مراکز حمایت از زنان، ۹۶٪ زنانی که در "کریسه سنتر" یا مرکز بحران و پناهگاه زندگی می کنند یا مراجعه نموده اند، توسط مردان انجام شده است. خشونت علیه زنان یک مشکل اجتماعی است که مربوط است به مسئله جنسیت، برابری و قدرت. هر کسی ممکن است در معرض خشونت قرار بگیرد، و این یک مشکل اساسی است که باید جدی گرفته شود. عواقب جسمی و روانی خشونت مانع مشارکت کامل زنان در امور و زندگی طبیعی جامعه شده و بدتر هم خواهد شد. برای نمونه زنانی که در پناهگاه و "خانهی بحران" زندگی می کنند کمتر فعال هستند از جهت کسب درآمد و کار و جنبه های اقتصادی از زنان دیگری که زندگی عادی خود را می گذرانند در جوامع سوئد، دانمارک، فنلاند و نروژ. از طریق کار کردن و کسب درآمد مستقل، زنان به استقلال، افزایش امنیت، تعلقات و هویت اجتماعی و اعتماد به نفس بسیار بیشتر دست می یابند. در عین حال با محدود نمودن این زنان و نبود کار و درآمد مستقل تلاش آنها برای پیدا کردن مسکن در بازار مسکنی که امروز کشورهای اروپایی دارند، بسیار سخت و گاهی بی نتیجه خواهد بود. این وضعیت بیانگر این نکته اساسی است که چگونه این بیشتر آسیب دیدگان به بیرون جامعه پرت می شوند.

در موارد خشونت آمیز و شرایط بحرانی، بسیار حیاتی و مهم است که زنان پناهگاه و جای امنی داشته باشند. آنها همچنین نیاز به دسترسی به کمک های روانی، فیزیکی و مالی سریع و کافی دارند. در کشورهایی که در بالا به آنها اشاره شد کم نیستند زنانی که به دلیل کمبود کمکهای لازم و کاهش بودجه مجبور به استفاده از مراکز بحران می شوند. در نروژ زنان ایرانی، کرد، افغانی و پاکستانی و عرب زبان بیشترین خشونتها را متحمل می شوند. در یک دیالوگ کوتاه که با یکی از این قربانیان کرد زبان داشتم اظهار داشت که: "زنان کرد بی پناه ترین و بی کس ترین زنان دنیا هستند. برای کم کردن این خشونتها علیه زنان کار شود که هیچ مردی نتواند از کشور زادگاهش، از جمله ایران و کوردستان همسر بگیرد، چون من خودم یکی از قربانیان این جور ازدواجها هستم!" در بسیاری ازین اتفاقات و شرایط بحرانی که برای زنان مهاجر ایجاد می شود، عدم حمایت و تامین امنیت جانی و مداوای روانی لازم و فرهنگ مسلط ستمگرانه و خشن اسلام و مردسالارانه، زن را به کام مرگ و قتلگاه می سپارد. در چند سال اخیر بیشترین قربانیان خشونت عریان که منجر به مرگ زنان شده است از جامعه مهاجرینی بوده اند که شدیداً تحت نفوذ و هژمونی مذهب اسلامی و فرهنگ بسته و گندیده

مردسالارانه بوده‌اند. زنان ایرانی، عراقی، پاکستانی، افغانستانی و عرب زبان قربانیان درجه یک این خشونت‌ها و وحشیگری مردان نزدیک در خانواده خود هم از لحاظ روانی و هم از لحاظ جانی بوده‌اند. در حال حاضر، کشورهای اروپای غربی و علی‌الخصوص اسکانندیناوی این امکان را دارند که هر شهرداری تمام مسئولیت مالی قربانیان را برعهده بگیرد و در صورت کمبود بودجه برای این خصوص فعالیتها از دولت کسر آنرا دریافت کند. هم اکنون این برنامه در دستور اجرا است. هر شهرداری مسئول حمایت و همکاری همه جانبه قربانیان است. اما متأسفانه این قانون تا اکنون در عمل این جوری پیش نرفته است. از سوی دیگر این شهرداریها بودجه بسیاری از پناهگاه های حمایتی و خانه‌های بحران را در کشورهای نروژ و سوئد و دانمارک و فنلاند و همه‌ی کشورهای دیگر غربی کاهش داده‌اند. کمبود بودجه و کمک در این رابطه به زنان مهاجر بسیار برجسته‌تر است. ما باید از تکرار خشونت اجتناب کنیم و امکانات و شرایط مناسب و لازم را در اختیار زنان بگذاریم. بنابراین باید منابع مالی پایدار و مکفی در اختیار پناهگاهها و مراکز کمک رسانی و نهادهای حمایت از حقوق برابر زنان با مردان گذاشته شود تا بتوانند به فعالیتهای خود کاراتر و فعال تر در این زمینه ادامه دهند. به این شکل این نهادها، مراکز دولتی و سازمانهای مدنی برنامه های بلند مدت کاری خود را تضمین می کنند.

اما مردان و زنان مهاجر به ویژه آن دسته که از کشورها و فرهنگهای اسلام زده آمده‌اند بایستی به شکل سیستماتیک تر و وسیع تر با در اختیار گذاشتن شرایط و امکانات مناسب مجانی به لحاظ زبانی، روانی، فرهنگی، مالی و آموزشی و مشاوره‌ای و حقوقی، دانش و فهم و تجربه آنها را با اصول، حقوق و ارزش برابر انسانها با هم صرف نظر از جنسیت، طبقه، نژاد، دین و رنگ آنها بالا ببرند. لازم است مردان بزرگ شده و آمده از این فرهنگ زن ستیز اسلامی و مردسالار در کنار دادن آموزش کامل و اساسی در زمینه به رسمیت شناختن حقوق برابر زنان با حقوق و آزادیهای موجود و متعارف خود، از آنها تعهد گرفته شود در صورت بروز اختلافات در خانواده هرگز متوسل به خشونت لفظی و فیزیکی نشوند و به مراکز و مشاورین امور خانوادگی و اجتماعی خود که همه همچنانکه هر کس دکتتر شخصی و خانوادگی دارند در این کشورها، یک مشاور خانوادگی هم داشته باشند که بدون اینکه کار پلیسی و برانگیختن حساسیت انسانها باشد، جدی و صادقانه به آنها مشاوره و کمک لازم در پیدا کردن اصولی ترین و کم ضررترین راه حل برون رفت از اختلافات و دعوای خانوادگی که بین زن و شوهرها به طور معمول رخ می دهد و بیشترین آسیب و رنج و ستم را نیز زنان متحمل می شوند، در اختیار آنها قرار بدهد. نهادها و سازمانهای سیاسی و قضایی موظف هستند که مردان را تربیت و قانع و ملزم کنند به اینکه زنان ملک و "ناموس" آنها نیستند، بلکه انسانند با همان حقوق و نیازهایی که مردان دارند. دستگاههای حکمدار دولتی و احزاب مکلف و مسئول هستند تا برابری حقوق و ارزش انسانی زن و مرد را نهادینه کرده و به فرهنگ عموم جامعه بسط دهند. زنان مهاجر باید از همان اوایل اسکان دادنشان در کشور میزبان قبل از یادگیری زبان خارجی، به زبان مادری خود یا به کمک مترجم سراغ مطالعه و پرس وجوی حقوق خود و مراکز و نهادهایی که به او در رفع بی حقوقی و ستم مردان، یاری می رسانند، بروند و تحمل آزار و توهین و خشونت علیه خود و کودکان را چه از سوی شوهر و چه از سوی کسان دیگر باشد برنتابند و تقاضای کمک بکنند. کودکان مهاجرین بایستی در کنار آموزش و تربیت معمول کودکی و مدرسه، کسب اعتماد کنند از مسئولین و افراد بزرگ سال حقوقی و حقیقی که با آنها در ارتباط مستمر هستند، تا هر گونه خشونت را علیه خود، خواهر و برادر و اعضای دیگر خانواده از جمله مادر به این نهادها و افراد گزارش دهند و این نهادها به جای اینکه کار را پیچیده و کودکان را گیج تر و خانواده را گرفتار تر کنند به مناسب ترین

شکل و با هزینه کم روحی و مالی برای خانواده و جامعه مشکل را درمان کنند. بایستی ترس از اینکه "اگر دولت پی ببرد که ما در خانواده اختلاف و دعوا و خشونت داریم، خانواده را از هم می پاشانند و کودکان را می گیرند"، با جلب اعتماد عمومی از طریق نشان دادن و ثابت کردن راه های اصولی برای بازسازی و متولد کردن یک خانواده جدید سالم و کم مشکل و نه با "زور بازوی" پلیس و مراکز حقوقی دیگر- که بیشتر اوقات ترس از برخورد ناشیانه این نهادها منجر به سکوت کودکان و زنان در بیان و گزارش دادن خشونتهای خانوادگی شده است- از بین برود. باید تلاش و کار اصلی و اولی این نهادها حل اختلافات و پیدا کردن مناسب ترین راه حل باشد، نه "آسانترین" راه!

زنان اگر می خواهند به این جهنمی که اسم آنرا گذاشته اند زندگی زنان و زندگی همسری پایان دهند و دختران و پسرانشان هم در آینده در این آتش نسوزند، مسئول و موظفند که سطح آگاهی خود از حقوق، وظایف خود و راه های رسیدن به این حقوق را علیه همه ی رسوبات سنن و فرهنگی که مردان و مذهب و سود آنها را برای در اختیار گرفتن جسم و روح زن و کردن زن به ملک خصوصی مرد تا انواع سوءاستفاده ها را از آن ببرند، ارتقاء بخشند و محکم و با اعتماد به نفس بر آنها بشورند و در تلاش برای پیدا کردن حمایت و متحد برابری طلب و آزادیخواه و واقعا عدالت طلب در میان مردان باشند. برای ساختن جهانی که در آن هیچ تبعیض، بی دادگری و استثمار و تحقیر و خشونت نیست. زنانی که در صف مردان "سیاسی" و حزب و سازمان کار قرار دارند، باید بدانند چرا در این صف حضور دارند. آیا به خاطر انتخاب آگاهانه و آزادانه ی خود در جهت رفع قاطع و انقلابی تبعیض و ستم برخورد است یا همچنان به عنوان یک وسیله و ملک شخصی مردان به خدمت آنها گمارده شده است. در میان زنان کرد البته با کپی برداری از این عقیده و تئوری مردان راستگرا و سودجو که گویا "آزادی کردستان و رفع ستم ملی" در اولویت است، بسیاری بدون اینکه بدانند نقش آنها در مبارزه و صف این مردان و احزاب چیست و سهم آنها در فردای پیروزی خط و مبارزه این مردان راستگرا و مردسالار و قدرت و پول پرست چه خواهد بود، خیلی وقتها کاسه گرمتر از آتش می شوند و از مردان هم بیشتر حقوق و آرمانهای انسانی برابر طلبانه را به چالش می کشند. البته بیشتر آنها به خاطر کم دانشی و بی هدفی و ضعف است. اما باید همه ی ما این تابلوی واقعیات تلخ را بر در تجربیات زندگی خود بگویم که احزاب و سازمانهایی که پس از دهه ها "مبارزه برای آزادی کردستان و رفع ستم ملی" نتوانسته باشند یا نخواستند ابتدایی ترین حقوق انسانی زنان همرمز و هم حزبی و همسر خود را رعایت کنند یا از این حداقل حقوقی که طی سالها بدبختی و سختی و تلاش با همت زنان و مردان عدالتخواه و مساواتگر به دست آمده است حمایت کنند و زنان را از استفاده از همان امکانات و شرایط ناچیزی منع بکنند که خود مردان در اختیار گرفته اند و زنان همرمز و همسفر خود را با همان افکار و رفتار قدیمی و سنتی و مذهبی که در گذشته معمول بود محروم از دست آوردهای ابتدایی که در اردوگاههایشان وجود دارند، می گردانند و تحمیل بسیار بی حقوقیهای دیگر، چه امید و انتظار است که در فردای به قدرت رسیدنشان در ایران و کردستان با همان رفتارها و قوانین و فرهنگ مسلط و حاکم امروزی با شما رفتار نکنند؟ آزادی و امکانات و حقوقی که زنان در ایران زیر سایه رژیم اسلامی دارند، بسیار بیشتر از آنی است که در اردوگاههای برخی از این احزاب به قول اپوزسیون و دارای سالها مبارزه در جهت "آزادی" دارند. این یک تراژدیست! اما واقعی و ترسناک و قابل توجه!

# بیانه جمعی از اعضای کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکلهای کارگری

شنبه، ۱۹ مرداد ۱۳۹۲

خطاب به کارگران، تشکلهای کارگری و وجدانهای بیدار و عدالتطلب جامعه

کارگران!، تشکلهای و فعالان کارگری

ما امضاءکنندهگان این بیانیه، جمعی از اعضای کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکلهای کارگری هستیم که بیش از یک سال است تحت پیگرد نیروهای امنیتی و مقامهای قضایی دولت جمهوری اسلامی ایران قرار داریم. اگر چه دور جدید تعرض به کمیته هماهنگی از جمله با هجوم گسترده به مجمع عمومی این تشکل کارگری در ۲۶ خرداد سال ۹۱ در شهر کرج آغاز گردید، اما پس از آن نیز بازداشت و محاکمه بسیاری از ما کارگران هم چنان ادامه یافته است. در این مدت بارها اعضای این کمیته در شهرهای رشت، سنندج، بوکان، مهاباد، سقز و ... مورد پیگرد قرار گرفته، احضار و یا دستگیر شدند و بعضی مورد ضرب و شتم و توهین و اهانت مأمورین امنیتی قرار گرفتهاند که در نتیجهی آن، تاکنون تعدادی از دوستان و اعضای این کمیته به زندان تعزیری محکوم شدهاند و بقیه نیز در انتظار ابلاغ احکام مقامهای قضایی میباشند.



کارگران! هم طبقه‌ای‌ها!

ما به عنوان جمعی از کارگران و فعالین کارگری که در چند ماه گذشته مدام تحت پیگرد و فشار نیروهای امنیتی و قضایی بوده‌ایم، بار دیگر اعلام می‌کنیم که کمیته هماهنگی به مثابه تشکلی از کارگران و فعالین کارگری است که در سال ۸۴، در شرایط فقدان تشکلهای مستقل کارگری ایجاد گردید و اعضای آن علی‌العموم کارگرانی هستند که هدفشان - همان‌گونه که در اساسنامهی این تشکل نیز قید شده است - کمک به سازمانیابی و تشکل‌پذیری کارگران و آگاه شدن آن‌ها از حقوق و منافع طبقاتی‌شان، به مثابه یک طبقه است. کمیته هماهنگی در عین حال، تشکلی است علنی و مستقل که در راستای

پیگیری خواسته‌ها و مطالبات کارگران و احقاق حقوق مسلم و شناخته شدهی این طبقه، تلاش و فعالیت می‌کند. لذا امضاءکنندهگان این بیانیه در واقع به عنوان تعدادی از اعضا و فعالین این تشکل - که بارها در بازجویی‌ها، متهم به تبلیغ علیه نظام و ارتباط با احزاب اپوزیسیون دولت ایران شدهاند - این اتهام‌ها را واهی و بی‌اساس دانسته و اکیداً آن‌ها را رد می‌کنند. ما کارگریم و همچون میلیون‌ها کارگر و مزدبگیر، همراه با خانواده‌های مان، با سختی‌ها و مشقات بسیار و از طریق فروش نیروی کار خود، امرار معاش و زندگی می‌کنیم. ما کارگریم و هر یک از ما مانند هزاران مزد بگیر دیگر، روزانه در مراکز مختلف تولیدی، خدماتی و یا پروژه‌ای برای گذران معاش کار می‌کنیم.

دوستان کارگر!

جرم ما این است که کارگریم و تحت عنوان کمیته هماهنگی متشکل شده‌ایم و اعلام کرده‌ایم که کارگران باید تشکلهای طبقاتی و مستقل خود را داشته باشند. مگر نه این است که سرمایه‌داران از انواع نهادها و سازمانهای مختلف و جور

واجور برای انباشت و محافظت از سرمایه بهره می‌گیرند؟ پس چرا ما کارگران، نباید تشکلهای خود را داشته باشیم؟ حرف ما این است که کارگران نیاز به تشکلهای فرمایشی ندارند که در نهادهای دولتی، رای به بی حقوقی بیشتر آنها بدهند. ما می‌گوئیم که حق آزادی تشکل و اعتصاب، حق آزادی بیان و اندیشه، تجمع و تحصن، طبع و نشر و ... از حقوق به رسمیت شناخته شدهی شهروندی است و هیچ کس را نباید جهت پیگیری و مبارزه برای تحصیل آن ها مورد پیگرد و تهدید و بازداشت قرار داد و محاکمه و زندانی کرد.

ما کارگرم و بارها اعلام کرده‌ایم که به تعویق انداختن دستمزد کارگران توسط سرمایه‌داران جرم است و عاملین این اقدام باید به همین اتهام و اتهام ضرر و زیان به این بخش از کارگران و خانواده‌های آنان و تحمیل فقر و فلاکت روزافزون به آحاد این طبقه، به دادگاه فرا خوانده شده و محاکمه شوند. ما گفته‌ایم که قراردادهای موقت و ننگین کار باید لغو گردد؛ به اخراج و بیکارسازی کارگران پایان داده شود؛ ما همچنین باور داریم و بارها گفته‌ایم که: تا آن زمان که نظام سرمایه‌داری مسقر و پابرجاست، دستمزدهای کارگران باید، متناسب با تورم واقعی موجود در جامعه پرداخت گردد. ما بر این باوریم که داشتن کار و مسکن مناسب، خوراک، پوشاک، بهداشت و درمان تحصیل رایگان، مسافرت و تفریح و ... از حقوق مسلم و طبیعی کارگران و خانواده‌های آنهاست و هیچ فردی از افراد کارگر و زحمتکش جامعه را نباید از این نعمت بشری محروم کرد.

ما کارگرم و همواره خود را در کنار اعتراض کارگران برای دستیابی به خواسته‌های برحق آنان، در سرتاسر ایران، از شرکت واحد گرفته تا کیان تایر و زاگرس؛ از پتروشیمی ماهشهر تا نیشکر هفت تپه و ... می‌دانیم.

### کارگران! تشکلهای کارگری! هم‌نحیران!

ما امضاء کنندگان این بیانیه نسبت به احضار، بازجویی و محاکمه کارگران و فعالان کارگری، از جمله اعضای این تشکل که از سوی دستگاه‌های امنیتی و قضایی شهرهای سنجندج، رشت، مهاباد و بوکان دنبال می‌شود، اعتراض داریم و حکم‌های صادره توسط این دادگاه‌ها را ناعادلانه دانسته و خواستار تجدیدنظر و ابطال آن‌ها هستیم. ما همچنین ضمن قدردانی از تشکلهای کارگری و کارگرانی که در این مدت از ما حمایت و پشتیبانی کرده‌اند، از همه شما می‌خواهیم که به صفوف اعتراضی ما بپیوندید و از هر طریق ممکن ما را در جهت پایان دادن به این قبیل اعمال و برخوردهای پلیسی و امنیتی که علیه اعضای این کمیته و دیگر کارگران و فعالان کارگری، دنبال می‌شود یاری رسانید. اعتراض ما، بخشی از مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی و کارگران زندانی است که به دلیل باورها و اعتقادات خود، از جمله برخورداری از حق اعتصاب و حق ایجاد تشکلهای مستقل و متکی به اراده و توان خود کارگران و همچنین برخورداری از حق اعتراض به انواع بی حقوقی‌ها و محرومیت‌های تحمیلی سرمایه محکوم شده و در معرض محاکمه و زندان قرار گرفته‌اند.

### زنده باد اتحاد و همبستگی کارگری

امضاء کنندگان: اعضای کمیته هماهنگی برای کمک ایجاد تشکلهای کارگری

- ۱- خالد حسینی ۲- غالب حسینی ۳- وفا قادری ۴- حامد محمودی نژاد ۵- علی آزادی ۶- بهزاد فرج‌الهی ۷- محمد مولانایی
- ۸- واحد سیده ۹- یوسف آخرا بات ۱۰- ابراهیم مصطفی‌پور ۱۱- جمال میناشیری ۱۲- هادی تنومند ۱۳- محمد کریمی
- ۱۴- مجید حمیدی ۱۵- فرامرز فطرت نژاد ۱۶- سیروس فتحی ۱۷- سعید مرزبان مقدم ۱۸- مازیار مهرپور ۱۹- مسعود سلیم‌پور ۲۰- میترا همایونی ۲۱- پدram نصراللهی\*\*

\*\* برگرفته از سایت کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکلهای کارگری

## درباره شرکت کومه له در کنگره ملی کرد (۲)

بهرز ناصری

مخالفین شرکت کومه له، سازمان کردستان حزب کمونیست ایران در کنگره ملی کرد، از منطق و نگرش منسجم نسبت به این عمل کومه له برخوردار نیستند. آنان میخواهند از یاد ببرند که کومه له در دو عرصه مبارزه طبقاتی و مسئله ملی درگیر مبارزه است. به دلیل همین دخالتگری در دو عرصه مبارزاتی دخالت دارد. حزب کمونیست ایران از سویی در تلاش است تا قطب چپ را تقویت نماید و با مجموعه ای از احزاب و سازمانها در ارتباط است، از سوی دیگر کومه له در کنگره ملی کرد شرکت کرده است و با احزاب ناسیونالیست رابطه دارد.

این شرکت کردنها در دو عرصه، یعنی با سازمانهای چپ و با ناسیونالیستها، به دلیل دخالت عملی در دو جنبش، طبیعی است. آیا نشست و ارتباط کمونیستها با ناسیونالیستها مجاز است؟ پاسخ این سوال یک بلی یا خیر ساده نیست. بلکه بستگی دارد. همچنانکه ناسیونالیسم ملت تحت ستم با ناسیونالیسم ملت بالا دست، علیرغم بورژائی بودنشان، تفاوتشان در اینست که به همان اندازه که ناسیونالیسم ملت ستمگر حافظ تمامیت ارضی ایران هستند، ناسیونالیسم ملت تحت ستم حافظ تمامیت ارضی نیست. «حفظ تمامیت ارضی» آن نکته ایست که خیلی از جریانات مثل سلطنت طلبان، مشروطه خواهان، اصلاح طلبان و جمهوری اسلامی را بهم وصل میکنند.

اگر معیارهایی برای دمکرات بودن وجود داشته باشند، یکی از آن معیارها مواضع یک گروه در رابطه با «تمامیت ارضی» ایران است. جریان یا گروهی که جانانه از تمامیت ارضی ایران دفاع میکند، دمکرات با همان تعبیر لیبرالیسم کلاسیک که حداقل به حقوق افراد احترام میگذارد، نیست. بلکه جریان مستند و دیکتاتور مآبی تشریف دارند که از همین امروز تهدید میکنند و تیغ خود را به مردم نشان میدهند.

منتقدین شرکت کومه له در کنگره ملی کرد، در نقد شرکت در کنگره ملی کرد، به پیشینه احزاب ناسیونالیست کرد اشاره میکنند و میگویند کمونیستها ناپیستی همراه با این ناسیونالیستها که برنامه ریز اصلی این کنگره بوده اند، شرکت میکرد و ...

اگر این منطق را قبول کنیم، بایستی با شعار «جنگ، جنگ تا پیروزی تا آخرین نفر» پیش برویم و حتی مقابل خیلی از مذاکرات علامت سوال بگذاریم.

سوال اینست که چرا در ۱۹۱۸ لنین خواستار صلح با آلمان میشود و در این رابطه تیمی به رهبری تروتسکی برای صلح با آلمان سازمان میدهد. در روسیه ای که انقلاب اکتبر روی داده است و قدرت سیاسی بدست شوراهای و بلشویکهاست و

برای پیروزی نهایی بلشویکها منتظر وقوع پیوستن انقلابات در اروپا بودند، تا به کمک طبقه کارگر روسیه بشتابد و بدان وسیله ساختمان سوسیالیسم را تکمیل کنند، صلح بلشویها با آلمان برای پایان دادن به جنگ، چه معنا و مفهومی داشته است؟ مگر آلمان کشوری امپریالیستی نبود؟ چرا کمونیستها خواستار صلح با یک کشور امپریالیستی میشوند و در آن رابطه با کشور متخاصم سر میز مذاکره می نشینند؟

یا مثال مذاکرات بین فلسطینی ها و اسرائیلیها. چرا کشورها و نیروهای متخاصم از طریق مذاکره در صدد حل اختلافات خویش هستند؟ ...

این مثالها هرچند از نظر سوری بی ربط به موضوع بنظر برسند، اما میتوان استنتاجات متدولوژیک از آنها داشت. بلشویکها برای حفظ و نگهداری از آنچه بدست آوردند، ناچار به صلح با آلمان میشوند. بلشویکها و شخص لنین تشخیص دادند که اگر صلح نکنند، بدنبال آن همه ویرانیه و قحطی های ناشی از جنگ جهانی اول، نگران از دست دادن آنچه با انقلاب بدست آورده بودند، بودند. پس اگر حفظ حکومت شوراهای به قیمت قبول کردن مقداری تحقیر و خفت هم باشد، بهتر است تا از دست دادن یک دستاورد بزرگ.

این تشخیص ها و تصمیمها از نیروهایی برمی آید که دخالتگر جنبشهای اجتماعی هستند. شعار حزب کمونیست ایران و کومله «جنگ، جنگ تا پیروزی تا آخرین نفر» نیست.

کسب آگاهی توده ها اغلب از طریق تجربه است. از نظر تئوریک این اشکال دارد. زیرا ناآگاهی و توهم را در خود میپروراند. نمونه این ادعا، ناآگاهی و توهم مردم ایران به جمهوری اسلامی در همان اوایل انقلاب بود.

امروز که کومله یکی از شرکت کنندگان کنگره ملی است، اگر حتی در آینده، کنگره ملی کرد به اهداف خود نرسد، یا کومله از آن بیرون بیاید و یا بماند، در هر حالت احتمالی، کومله ضرر نمیکند. توضیح علنی رویدادهای کنگره، موانع و یا توافقات آن و غیره، میتواند نفوذ کومله در جنبش کردستان را بیشتر کند.

**«حق ملل کس تعیین مینوشت خورش»**

**پاسخ کمونیستها برای رفع ستم ملی است**

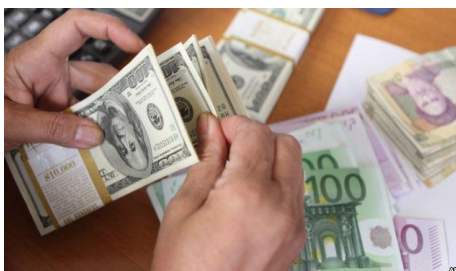


## فکر کردن به پول

می تواند به فساد منجر شود

پژوهش‌های جدید نشان می‌دهد که صرف فکر کردن به پول می‌تواند موجب شود که افراد شروع کنند به دروغ گفتن، دزدی و تصمیم‌ها و اقدامات نادرست دیگری از همین قبیل. شبکه خبری «سی‌ان‌ان» به نقل از نتایج پژوهشی که اخیراً توسط دانشگاه‌های هاروارد و یوتا در آمریکا انجام شده می‌نویسد افرادی که تصویر پول یا صحبت در مورد پول در ذهن آنها بسیار تازه است احتمال بیشتری دارد که مرتکب اعمالی شبیه به دزدی شوند. برای مثال، احتمال دزدیدن نوشت‌افزار از محیط کار در مورد این

افراد بیشتر است. یا استخدام کسانی که حاضرند اطلاعات داخلی محل کار سابق خود را برملا کنند توسط این افراد بیشتر است. و بالاخره برای درآمد و کسب پول بیشتر حاضرند دروغ بگویند. در این تحقیق حدود ۳۲۰ داوطلب شرکت کردند. پژوهشگران آنها را به گروه‌های مختلف تقسیم کرده و به روش‌های مختلف از آنها خواستند که به پول فکر کنند و بعد هم تصاویر مختلفی از پول را به آنها نشان دادند. پس از این مقدمات از داوطلبان خواسته شد که عبارت و کلماتی را که با پول ارتباط دارند معنی کنند.



یکی از مسئولان این تحقیق در دانشگاه یوتا می‌گوید: «در تمام موارد از تحقیقات ما مشخص شد داوطلبانی که تصویر و مفهوم پول در ذهن آنها بسیار تازه و زنده بود به نسبت گروه دیگری که کمتر در معرض این اطلاعات قرار گرفته بودند برای اتخاذ تصمیم‌های غیراخلاقی و نادرست آمادگی و اشتیاق بیشتری داشتند».

به گفته این پژوهشگر، سرو کار داشتن روزمره با پول ذهن این افراد را همیشه نسبت به پول حساس نگاه می‌دارد و بنابراین مهم‌ترین انگیزه آنها برای هر تصمیم‌گیری فقط پول و سود است و نه مسائل اخلاقی و انسانی.

شبکه خبری «سی‌ان‌ان» می‌افزاید که در عالم واقعیت و زندگی روزمره نیز نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که نزدیکی به پول و تاثیر گرفتن از آن بیشتر از آن چه ما فکر می‌کردیم روی تصمیم‌گیری‌های افراد تاثیر می‌گذارد. در بخشی از نتایج این پژوهش گفته می‌شود که مطالعات اخیر نشان می‌دهد که از پول به نسبت آن چه تاکنون تصور می‌شد عامل بسیار مهم‌تری در تشویق فساد است چون صرف قرار گرفتن در جوار پول و فکر کردن به آن می‌تواند به تشویق فساد در افراد منجر شود

منبع:

<http://www.radiofarda.com/content/fy-world-research-thinking-about-money-can-corrupt-you-harvard/25021880.html>

### Mobarezeye Tabaghati

Nr.13 – 21 August 2012

Director: Behrooz Naseri

Edit & layout: Shorsh Abbasi

Email:

[m.tabaghati.avis@gmail.com](mailto:m.tabaghati.avis@gmail.com)

[bnaseri@hotmail.com](mailto:bnaseri@hotmail.com)

### مبارزه طبقاتی

شماره ۱۳ - ۲۱ آگوست ۲۰۱۳

مسئول نشریه: بهروز ناصری

صفحه آرایی: شورش عباسی

ایمیل:

[m.tabaghati.avis@gmail.com](mailto:m.tabaghati.avis@gmail.com)

[bnaseri@hotmail.com](mailto:bnaseri@hotmail.com)